

جمهوری اسلامی در عزای "شهادت" یک ساواکی

سندی پیش رسانه‌های گروهی خبر شهادت "دو دانشجوی مبارز ایرانی" در لبنان را منتشر نمودند. جنازه آنان بر دوش از فرودگاه مهرآباد تسبیح شد و وزارت امور خارجه مجلس ترحیمی برای آنان برپا نمود و آقای مصطفی جمران وزیر دفاع ملی، رئیس ساواما و نماینده‌ی شورای اسلامی از تهران، در سوگ آنان به نام تسلیت و در روزنامه اطلاعات در روز دوشنبه ۱۶ مرداد نوشت:

"... شهید محمدرضا رمضانخانی و محمدحسین سرف، از مبارزان جان باخدا ای بودند که از سالها پیش در جهت خط مکتبی اسلام، علیه طاغوت و جنیده‌های غربی و شرقی می‌جنگیدند و لحظه‌ای آرامش نداشتند. انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان ایران در لبنان را پایه‌ریزی کردند، و اسلام‌راستین انقلابی را در لبنان تقویت مینمودند، و خالصانه به شعبان لبنان و سازمان امل کمک میکردند... من، شهادت این دو دوست قدیمی و مومن خود را به خانواده‌های آنان، و به شیعیان لبنان و بملکت ایران، و برهبر عالیقدر انقلاب اسلامی، امام خمینی تسلیت و تبریک می‌گویم."

یادنامه‌ی این "شهیدان" و ذکر مسیبت وارده و ... ظاهراً امری طبیعی بنظر میرسد. دو "مبارز" بدست عمال بعث عراق "شهادت" رسیده‌اند و باید در سوگ ایشان "مبارزان" از "مبارزه"ی آنان تجلیل نمود. اما برای کسانی از جمله ما و آقای مصطفی جمران که هر یک بنحوی از نزدیک در جریان "مبارزه"ی یکی از این مقتولین یعنی محمدرضا رمضانخانی بوده‌ایم مساله بگونه‌ای دیگر مطرح میگردد. آقای جمران میتوانند و شاید محق باشند که از رمضانخانی بعنوان یک دوست قدیمی و مومن، یک یار "امل" و شیعیان لبنان و ... نام ببرند، اما ما از رمضانخانی نه بعنوان یک "مبارز" بلکه بعنوان یک ساواکی زیر دست یاد خواهیم نمود. یک عنصر ساواکی که از جانب سازمان امنیت و اطلاعات کل کشور در زمان ریاست نصیری به لبنان اعزام شد تا نه تنها حرکات مبارزین انقلابی ایران در منطقه‌ی خاورمیانه را زیر نظر بگیرد بلکه در صورت امکان بداخل سازمانهای مقاومت فلسطین نیز رخنه نماید و اطلاعات لازم را به سفارت ایران در لبنان گزارش کند. محمدرضا رمضانخانی سالها پیش ظاهراً بعنوان دانشجو، تهران را بمقداد اطروش ترک کرد، و پس از مدتی اقامت در

اطروش و کوشش در نفوذ در سازمان دانشجویان ایرانی در وین، با اعفای اتحادیه‌ی دانشجویان فلسطینی در اطروش طرح دوستی ریخت و سپس اولین تماسهای خویش را با مقامات سفارت ایران در اطروش برقرار کرد. طی این تماسها، او از جانب فردی بنام ایرج کلرخی که مسئول ساواک در اطروش بود، ماموریت یافت از طریق دانشجویان فلسطینی به لبنان برود. او که زیرکانه توانسته بود "اعتماد" برخی از دانشجویان فلسطینی را جلب کند توسط آنان به جنبش مقاومت فلسطین معرفی شد و به لبنان عزیمت کرد. در لبنان وی به مقامات جنبش فلسطین مراجعه کرده و خواهان فعالیت در بخش "امنیتی" سازمان الفتح شد. پس از مدتی رفت و آمد بدفتر الفتح در بخش "الامن المخیمات" فتح که مسئولیت حفظ امنیت اردوگاههای فلسطینی را بهعهده دارد بکار مشغول شد. وی پس از آنکه "اعتماد" مسئولین این بخش از الفتح را جلب کرد خواهان تماس با سازمانها ایرانی فعال در منطقه شد. (زمستان ۵۲) و در این روند با یکی از رفقای گروه ما که آتزمان مفیم بیروت بود ملاقات کرد و طی این ملاقات بود که بسیاری از دلائل وی برای پیوستن به جنبش و علاقه بمبارزه و ... از نظر رفیق ما مشکوک بنظر رسید تا حدی که این رفیق از بخش امنیت الفتح خواستار تعقیب و مراقبت از وی شد.

در طی تعقیبهای مکرر وی توسط الفتح بود که به ملاقاتهای پنهانی وی با مقامات سفارت ایران پی برده شد و بالاخره در اواخر سال ۵۲ وی توسط بخش امنیتی الفتح دستگیر گردید. همزمان با دستگیری وی، سفارت ایران در بیروت اطلاعاتی مبنی بر مفقود شدن یک دانشجوی ایرانی صادر کرد و خبر مفقود شدن نامبرده در روزنامه‌های "السفیر" و "المحرر" نیز درج شد.

رمضانخانی بعد از بازجوئیه‌های اولیه و پس از مدتی که در زندانهای بخش امنیتی بسر برد به دادگاه انقلاب الفتح (عدل الثورة) تحویل داده شد (تابستان ۵۲) و بازجوئیه‌های نهائی از او آغاز گردید. در این دوره از بازجوئیه‌ها، نماینده‌ی گروه ما نیز شرکت داشت. در این بازجوئیه‌ها که نوار آنها نیز موجود است، رمضانخانی به کلیه‌ی خیانت‌های خویش اعتراف نموده و به عضویت در ساواک و فعالیت در بخش خاورمیانه‌ی این سازمان جهنمی اقرار کرد. وی در یک اعتراف نامه‌ی کتبی که نسخه‌ی آن

در پرونده‌ی او موجود است به چگونگی ما موریتش در اطریش و آشنایی اش با ایرج کلهرخی و ما موریت مشخص در لبنان اعتراف نمود. ما موریت مشخص او در لبنان ردیابی اعضای ساخته شده‌ی سازمانهای فعال ایرانی در لبنان و همچنین ردیابی محل‌های مسکونی رهبران جنبش مقاومت بود. او در این اعترافات تصریح کرد که با نقشه‌ی قبلی قصد نفوذ در بخش امنیتی الفصح را داشته است.

پس از اتمام بازجوییهای اولیه و پس از آنکه نمایندگان سازمانهای فعال ایرانی در منطقه در جریان امر فرار گرفتند، از طرف گروه ما، نفاذ نامه‌ای کتبی به دادستان انقلاب الفصح مبنی بر تحویل دادن وی به ایستگاه ایران داده شد. اما سازمان الفصح، از آنجاکه سفارت ایران اطلاعاتی مبنی بر مفقود شدن وی صادر کرده بود و بخاطر رعایت مصالح دیپلماتیک خود در لبنان، از تحویل او به سازمانهای ایرانی خودداری نمود. رمضانهای مدنیهای مدیدی در زندان بسر برد تا آنکه متوجه شدیم وی بر اثر فشار جناحهای خاصی!! پس از مدت حدوداً یکسال از زندان آزاد شده است. در طول زندان وی و پس از آن، ما بارها به بحث مربوطه بحث مسئولیت ابو ظارق مراجعه کرده و خواستار پیگیری مجازات وی شدیم.

در تابستان سال ۱۹۷۸، دو تن از رفقای گروه در لبنان بطور تصادفی با وی در منطقه‌ی تحت نفوذ سوریه در بیروت - منطقه‌ی باسطا - برخورد کردند و هنگامیکه قصد دستگیری وی را داشتند وی فرار کرد و پیگیری و تعقیب رفقها به نتیجه‌ای نرسید، زیرا او به آغوش سربازان و افسران سوریه پناه برده بود.

این داستان "مبارزات شهیدی" پرافتخار است که آقای چمران از او بعنوان مبارزی "جان باخته" که به "... سازمان امل کمک" میکرد نام میبرد. آری "دوستان مومن" چمران از این بهتر نیز نمیتوانند باشند، او دوست مومن دیگرش یعنی عزت الله جهانگیری، معاون اسبق ساواک کتیب و همکار ما شالله قصاب را به معاونت در ساواک برگزیده و اداره‌های مختلف ساواک را بازسازی میکند. او حق دارد در سوگ یک ساواکی، یک املی، گریه کند، او حق دارد که به "ملت ایران" "شهادت" رمضانخانی را تسلیمت بگوید، زیرا او یک سرکوبکن است و طبیعتاً فقدان هر سرکوبکن، برایش دردی بزرگ خواهد بود.